



چاپ دهم

قصه‌های امیرعلی ۲



امیرعلی نبویان

سرشناسه	: نبویان، امیرعلی، ۱۳۵۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: قصه‌های امیرعلی ۲ / امیرعلی نبویان.
مشخصات نشر	: تهران: نقش‌ونگار، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۰ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۰۲-۵۷-۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
موضوع	: داستان‌های کوتاه فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ۶۳ق ۸۳۵ ب / PIR ۸۲۴۳
رده‌بندی دیویی	: ۸۳/۶۲ فا
شماره کاتالوگ ملی	: ۲۹۴۰۹۳۱



نقش و نگار

تهران - انقلاب، ۱۲ فروردین، شهدای ژاندارمری، شماره ۱۱۸

تلفن: ۶۶۴۹۶۲۴۹ - ۶۶۹۵۰۷۲۵

www.naghshonegar.org

قصه‌های امیرعلی ۲

نویسنده: امیرعلی نبویان

ویراستاران: مهدی علیجانی - ابوالقاسم شهلایی

نمونه‌خوان: مژگان مرادی

تصویرگر: یاشار صلاحی

چاپ جعفری

همه حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع و قابل پی‌گرد قانونی است.

۹۰۰۰ تومان

فهرست

۷	در فاصله دو پاییز
۱۱	شیطان سر به زیر
۱۳	اسکی
۱۳	قسمت اول
۱۶	قسمت دوم
۲۰	چهارشنبه سوری
۲۷	عیدی
۲۷	قسمت اول
۲۹	قسمت دوم
۳۴	جام جهانی
۳۹	امتحان
۴۶	سرماخوردگی
۴۶	قسمت اول
۴۹	قسمت دوم
۵۴	اردو
۶۱	پا قدم
۶۶	امانت داری

۶۶ قسمت اول
۶۹ قسمت دوم
۷۳ دلالی
۸۰ ترس
۸۳ باد آورده
۸۸ به نام من، به کام مادر
۹۵ سالگرد ازدواج
۱۰۳ بلیط جشنواره
۱۱۱ غذای خانگی با سس قمپز
۱۱۸ مزاحم تلفنی
۱۲۵ قوانین راهنمایی و رانندگی
۱۲۵ قسمت اول
۱۳۷ قسمت دوم
۱۳۱ خبر مرگ
۱۳۱ قسمت اول
۱۳۷ قسمت دوم
۱۳۷ قسمت سوم
۱۳۷ قسمت چهارم
۱۴۵ مهمان نوازی
۱۴۵ قسمت اول
۱۴۸ قسمت دوم
۱۵۲ قسمت سوم

در فاصله دو پاییز

منصور ضابطیان

جمعه شبی در اوایل پاییز ۱۳۸۹، رادیو هفت دو ماهی است که متولد شده. سرخوش از ایده‌ای که دارد روز به روز پیش می‌رود، با چند نفر از بچه‌ها در منزل آقای مسعود فروتن جمع شده‌ایم. در نیمه‌های مهمانی، پسر جوانی هم به ما اضافه می‌شود که ظاهراً اسمش «امیرعلی» است؛ خواهرزاده صاحبخانه. مسعود فروتن او را معرفی می‌کند و می‌گوید علاقه‌مند به نویسندگی است. دنیا دور سرم می‌گردد. دوباره یک علاقه‌مند نویسندگی که باید با او سروکله زد، کتاب لغت دستش داد، به او گفت که فعل و فاعل چیست و ... لبخند می‌زنم و جدی‌اش نمی‌گیرم. راستش قیافه‌اش هم به همه جور شغلی می‌خورد الا نویسندگی.

آن شب، پسر جوان، معذب به نظر می‌رسد. این را می‌شود از لبخندهای مصنوعی‌اش فهمید و این‌که از هر فرصتی استفاده می‌کند تا برای کاری از ما جدا شود و روی بالکن برود. توی نخس هستم و معلوم است که آنقدر از بودن در این جمع در عذاب است که دروغی با موبایلش حرف می‌زند که در جمع ما نباشد. چند روز بعد، آقای فروتن، امیرعلی را به دفتر برنامه می‌آورد و این بار رسماً

می‌خواهد او را در جمع نویسندگان بپذیریم. احترام آقای فروتن آن قدر هست که درخواستش را بپذیریم. گرچه پیش‌بینی‌ام این است که امیرعلی چند روزی در جمع ما می‌ماند و بعد خودش خودبه‌خود حذف می‌شود، آن هم این امیرعلی که من می‌بینم! اوایل آذرماه، امیرعلی رسماً به جمع ما می‌پیوندد. گوشه‌ای می‌نشیند و لبخند می‌زند، چای می‌خورد و ...

داریم آیت‌م‌هایی را برای سالگرد علی حاتمی ضبط می‌کنیم. قبلاً گفته که عاشق علی حاتمی است. امتحانش می‌کنم؛ می‌خواهم متنی را در ارتباط با حاتمی بنویسد. یک ساعتی گم و گور می‌شود و بعد با یک برگه می‌آید. نوشته‌اش را تحویل می‌دهد و من می‌خوانمش. یک بار، دو بار، سه بار... حیرت‌انگیز است. باورم نمی‌شود که دایره واژگانش تا این حد وسیع باشد و تعبیری تا این حد ناب به کار برد. آن هم در چنین قربتی با دنیای ذهنی حاتمی. متن آن قدر خوب است که شک می‌کنم شاید یک نویسنده کاملاً حرفه‌ای آن را نوشته باشد. متن‌های دیگری سفارش می‌دهم، یکی از یکی بهتر. سخت می‌نویسد، اما خوب می‌نویسد. نوشتنش شبیه زایمان زنی است که یک جنین پنج کیلو و چهارصد گرمی در شکم دارد. طولی نمی‌کشد که امیرعلی یکی از ما می‌شود. وارد استودیو که می‌شود با خودش شور و شادمانی می‌آورد. قاطی بچه‌ها می‌شود و پای ثابت همه بحث‌های اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، هنری و البته از همه بیشتر، ورزشی. در همه بحث‌ها سر آخر، کار به مسخرگی و لودگی می‌رسد که همه بچه‌های تیم در آن استادند و امیرعلی، استاد بزرگ.

اواخر اسفندماه می‌شود و ما داریم خودمان را برای ویژه برنامه‌های نوروزی آماده می‌کنیم. «قصه‌های خان‌جون» که هر شب پخش می‌شود در عید هم باید ادامه پیدا کند. نویسنده‌اش می‌خواهد به او فرصتی بدهیم که بتواند قصه‌های نوروزی‌اش را آماده کند. قرار می‌شود ده شب آن قصه‌ها پخش نشود. جای خالی قصه‌های خان‌جون را قصه‌های امیرعلی پر می‌کند. از او می‌خواهیم قصه‌ای با حال و هوای امروزی بنویسد که طنز باشد، موضوع عشق و عاشقی نداشته باشد، ظرفیت ده شب را داشته باشد و...

امیرعلی می‌رود و چند روز بعد با قصه‌های امیرعلی برمی‌گردد. قصه‌اش را می‌خواند و من می‌خندم... می‌خواند و می‌خندم... می‌خواند و کف زمین می‌افتم.

قصه‌ها را تصویب می‌کنم و حالا می‌ماند مشکل اصلی، که چه کسی آن را بخواند. چند نفری می‌آیند و تست می‌زنیم. می‌خوانند و نمی‌خندیم... می‌خوانند و نمی‌خندیم... می‌خوانند و ... روزهای پخش نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و ما هنوز به نتیجه‌ای نرسیده‌ایم. فکری به ذهنم می‌رسد و با محمد صوفی ریسک آن را می‌پذیریم؛ امیرعلی خودش قصه‌ها را بخواند، و می‌خواند... قصه اول، قصه دوم، قصه سوم ... مردم «امیرعلی» را می‌پذیرند و خوب جور می‌هم می‌پذیرند، آن قدر که دیری نمی‌گذرد که از همه کسانی که آیتم ثابت می‌خوانند محبوب‌تر می‌شود و بخشی از تاروپود **رادیو هفت**.

اگر بشود حس پدر و فرزندی را در یک برنامه تلویزیونی هم تعمیم داد «قصه‌های امیرعلی» فرزند رادیو هفت است، و حالا من

دارم برای کتابی مقدمه، می‌نویسم که در جریان لحظه به لحظه قد کشیدنش بوده‌ام. این مقدمه درست مثل حضور در مراسم عقد فرزند آدم می‌ماند. خوشحالم و چشمانم کمی تر است. کم‌تر پیش می‌آید که یک برنامه تلویزیونی در ایران، خروجی‌هایی مثل انتشار کتاب داشته باشد و حالا بسیار خرسندم که رادیو هفت توانسته چنین کند، و امیدوارم امیرعلی قدر این موقعیت را بداند، چنانکه تا به حال دانسته. حالا دیگر توی بالکن نمی‌رود، اما به همان اندازه شب اولی که او را دیدم خجالتی است و متواضع ...

منصور ضابطیان

پاییز ۱۳۹۱

Jobbook

شیطان سر به زیر

محمد صوفی

این دومین مقدمه‌ای است که برای این کتاب می‌نویسم، چون اولی را امیرعلی گم کرده است. همین جمله بالا کافی است تا میزان بی‌نظمی و ... (این سه نقطه از کلمه قبلی اش خیلی مهم‌تر است) امیرعلی برای شما روشن شود.

معمولاً در مقدمه‌ها نویسنده تمام سعی‌اش را می‌کند تا از صاحب کتاب تعریف لازم را بکند، باور کنید من تمام سعی‌ام را انجام داده‌ام ... اما ... بگذارید دوباره سعی کنم.

روز اولی که **مسعودخان فروتن**، **امیرعلی نبویان** را به تیم رادیو هفت معرفی کرد باید اعتراف کنم با دیدن او گول خوردم... یک پسر آرام، ساکت و به میزان مکفی مظلوم. تا آن اندازه که حتی به توانایی‌اش در حوزه‌ای که معرفی شده بود نیز شک کردیم. اما همانند فیلم‌های درجه چندم تلویزیونی، زمانی که همه شخصیت‌های داستان به دلیل گرفتاری‌های معمول فرصت نکرده بودند متنی را آماده کنند، امیرعلی چونان قهرمان همان فیلم‌ها با متنی در دست از میان باد و باران و رعد و برق فراوان! وارد شد. پس از خواندن متن، سکوت برای مدتی فضا را فرا گرفت. همه انگشت حیرت به دهان گزیدند و مدتی به هم خیره ماندند.



من امیرعلی نبویان هستم. متولد
دوم فروردین هزار و سیصد و پنجاه و نه،
فارغ التحصیل رشته مهندسی برق
از دانشگاه صنعتی مازندران.
این قصه ها - شکر خدا - «اتوبیوگرافی»
نیستند و تمامش ساخته این ذهن
مشوش ژولیده است!
امیدوارم که دوستان، آنچه قلم نحیف و
سواد خفیف بنده مرکب شده را
به بزرگواری ببخشند.
راستی این قصه ها ادامه دارد...



انتشارات نقش و نگار

تهران - انقلاب، ۱۲ فروردین، شهدای ژاندارمری، شماره ۱۱۸

تلفن: ۶۶۹۵۰۷۲۵ - ۶۶۴۹۶۲۴۹

www.naghshonegar.org

ISBN 978-964-7002-65-3



9 789647 002653